

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه کتاب

آشنایی با قرآن

(جلد ۷)

استاد شهید مرتضی مطهری (ره)

به اهتمام:

دکتر علی اصغر خندان



انتشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: خلاصه کتاب آشنایی با قرآن (جلد ۷)

مؤلف: شهید مرتضی مطهری

به اهتمام: دکتر علی اصغر خندان

ناشر: دانشگاه امام صادق علیه السلام

طراح جلد: محمدحسین بصیری

چاپ و صحافی: چاپ سپیدان

چاپ اول: ۱۴۰۱

قیمت: ۴۲۰/۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۸۷-۲

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۲ و ۳/ تلفن: ۶۶۹۵۴۶۰۳، تلفن مرکز پخش: ۹۱۰۶۰۶۷۴۱۱
فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲
فروشگاه اینترنتی: <https://press.isu.ac.ir> • E-mail: pub@isu.ac.ir

سرشناسه: مطهری، مرتضی، ۱۲۹۸-۱۳۵۸.
عنوان و نام پدیدآور: خلاصه کتاب آشنایی با قرآن ج ۷ /
مرتضی مطهری؛ به اهتمام علی اصغر خندان.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ج ۸.
شابک ج ۷: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۸۷-۲
موضوع: قرآن -- تحقیق
موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴
شناسه افزوده: خندان، علی اصغر، ۱۳۴۸-
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
رده بندی کنگره: BP ۶۵/۲
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۸۸۸
شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۵۱۴۷۴

«این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است»
تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد
به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی
نمی باشد. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مولفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست مطالب

۵.....	سخن ناشر
۷.....	پیشگفتار
۱۳.....	﴿ تفسیر سوره صف ﴾
۲۵.....	﴿ تفسیر سوره جمعه ﴾
۴۷.....	﴿ تفسیر سوره منافقون ﴾
۶۵.....	﴿ تفسیر سوره تغابن ﴾
۹۵.....	کتابنامه
۹۷.....	نمایه آیات
۹۹.....	نمایه روایات
۱۰۱.....	نمایه فرهنگی
۱۰۵.....	فهرست الفبایی آثار استاد مطهری (۸۵ عنوان و ۱۱۶ جلد).....
۱۰۹.....	سیر مطالعاتی آثار استاد مطهری

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى
كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم. سوره مبارکه النمل / آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

رسالت و مأموریت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) «تولید علوم انسانی اسلامی» و «تربیت نیروی درجه یک برای نظام» (که در راهبردهای ابلاغی مقام معظم رهبری مدظله تعیین شده) است. اثرپذیری علوم انسانی از مبانی معرفتی و نقش معارف اسلامی در تحول علوم انسانی، دانشگاه را بر آن داشت که به طراحی نو و بازمهندسی نظام آموزشی و پژوهشی جهت پاسخ‌گویی به نیازهای نوظهور انقلاب، نظام اسلامی و تربیت اسلامی به عنوان یک اصل محوری برای تحقق مأموریت خویش بپردازد و بر این باور است که علم توأم با تزکیه نفس می‌تواند هویت جامعه را متأثر در مسیر تعالی و رشد قرار دهد.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چهارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران

اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی-پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است. دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم‌اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آنها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آنها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت مکتب علمی امام صادق (علیه السلام) را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان شاء الله)

وَاللّٰهُ الْحَمْدُ

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر، ۱۷-۱۸)

پیشگفتار

سنت بازنویسی آثار علمی مهم، از دیرباز در تمدن اسلامی سابقه داشته که این کار با عناوین یا پیشوندهایی مانند تلخیص، خلاصه، ملخص، مختصر، مختار، منتخب، گلچین، گزیده و حتی مهذب و تهذیب و ... انجام می شده و خود استاد مطهری نیز مکرراً به مصادیقی از این امر اشاره کرده است، از جمله: تلخیص کتاب النفس ارسطو توسط ابن رشد (مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۱۴۹)؛ تلخیص المحضّل فخر رازی توسط خواجه نصیر (مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۲۹۱)؛ تلخیص الشافی سید مرتضی توسط شیخ طوسی (مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۵۴۸)؛ تلخیص و تهذیب سیره ابن اسحاق توسط ابن هشام (مجموعه آثار، ج ۴، ص ۷۴۵)؛ بازنویسی کتب اربعه با حذف مکررات توسط ملامحسن فیض کاشانی با عنوان «وافی» (مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۴۱۶)؛ تهذیب و اصلاح کتاب اثولوجیا توسط ابویعقوب کندی (مجموعه آثار، ج ۱۴، ص ۴۶۱)؛ تهذیب کتاب وسائل الشیعه، با نام تهذیب الوسائل توسط آیت الله بروجردی (مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۵۴)؛ و ...

نکته جالب این است که گاهی تلخیص یک اثر، توسط خود مؤلف آن اثر صورت می‌گیرد مانند تلخیص تفسیر روایی صافی که مرحوم فیض کاشانی آن را با ایجاز و گزیده‌گویی در کتابی با عنوان «الاصفی» خلاصه کرده است.

نکات مذکور از این جهت بیان شد که گاهی نسبت به ارزش علمی خلاصه آثار تردید می‌شود. اما سنت ممدوح تلخیص آثار در تمدن اسلامی حاکی از آن است که اساساً اصل اثر و خلاصه آن، کارکردهای متفاوت و ارزش خاص خود را دارند.

برای توضیح نکته مذکور و به صورت تطبیقی درباره آثار استاد مطهری می‌توان چنین مثال زد که از یک سو تلخیص کتاب تألیفی مفصلی مانند «خدمات متقابل اسلام و ایران» با بیش از ۶۰۰ صفحه به خواننده کمک می‌کند خیلی راحت‌تر به رئوس و چکیده مطالب استاد مطهری در هر بخش دست یابد. از سوی دیگر تلخیص کتابی که مجموعه مقالات استاد مطهری در مجله‌ی «زن روز» بوده و به همان ترتیب در کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» منتشر شده، به خواننده کمک می‌کند تا مطالب کتاب را هم به صورت گزیده و هم در قالب منسجم و ترتیب منطقی درک کند.

نکات پیش‌گفته درباره برخی آثار استاد مطهری اهمیت مضاعفی می‌یابد و آن اینکه بسیاری از این آثار، متن پیاده شده‌ی سخنرانی‌های استاد است و خود ایشان فرموده‌اند: آنچه به صورت سخنرانی ایراد می‌شود - لاقلاً سخنرانی‌های من این چنین است - قابل چاپ شدن نیست، مگر اینکه از نو دستکاری شود. به علاوه وقتی که بنا است چاپ شود نمی‌توان به مطالبی که به صورت سخنرانی ادا شده قناعت کرد. (عدل الهی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۲۶). به عنوان مثال استاد مطهری ذیل هفت موضوع اصلی، ۲۶ سخنرانی مختلف در زمان‌های متفاوتی درباره امام حسین

علیه السلام ایراد کرده که تمام آنها در کتاب «حماسه حسینی» جمع و منتشر شده است. و یا حدود ۲۰ سخنرانی، مصاحبه، مقاله و یادداشت استاد مطهری در دو کتاب «پیرامون انقلاب اسلامی» و «پیرامون جمهوری اسلامی» و اخیراً در کتابی با عنوان «آینده انقلاب اسلامی» یک جا منتشر شده است. تلخیص چنین آثاری با هدف انعکاس رؤوس و چکیده مطالب همراه با قالب منسجم و ترتیب منطقی محتوای کتاب صورت گرفته است.

خوشبختانه رهبر معظم انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای نیز بر ارزش کار انجام شده صحنه گذاشته و در دیدار اساتید طرح مطالعاتی و خلاصه‌کنندگان آثار شهید مطهری در دانشگاه امام صادق علیه السلام درباره این خلاصه آثار فرمودند: «من کار را ذی‌قیمت می‌دانم. ... شما که اینها را تلخیص کرده‌اید و برنامه‌ریزی شده و شکل داده شده ارائه می‌دهید، خوب و باارزش است.»

(۱۳۷۹/۶/۱۴)

مجدداً تأکید می‌شود که اصل آثار استاد مطهری و خلاصه آنها، کارکردهای متفاوت و ارزش خاص خود را دارند. تلخیص این آثار هرگز جامعیت، جذابیت و لطف سخن استاد مطهری در آثار اصلی را ندارد و یقیناً مخاطبان را از مطالعه آنها بی‌نیاز نمی‌کند، اما می‌تواند هم برای کسانی که اصل آثار را مطالعه کرده‌اند در مقام مرور نکات مهم مفید باشد و هم مقدمه‌ای باشد که عده‌ای پس از مطالعه این خلاصه‌ها، تشویق شده و به مطالعه اصل آثار بپردازند.

رهبر معظم انقلاب در سال ۱۳۷۷ خطاب به اعضای کنگره بزرگداشت شهید مطهری فرمودند: «شما باید نظام فکری استاد مطهری را به صورتی فشرده، سنجیده، دقیق و جمع‌بندی شده در یک کتاب ترسیم کنید.» (۱۳۷۷/۲/۱۳) از آنجا که در تلخیص کتب مهم استاد مطهری، فهرستی از نکات اصلی هر کتاب همراه

با نمودار درختی از ساختار منطقی مباحث نیز افزوده شده، دیگر کارکرد مثبت این مجموعه آن است که در آینده می‌تواند دستمایه‌ای باشد برای ترسیم و تدوین نظام فکری استاد مطهری، ان شاء الله.

با عنایت به نکات بیان شده، امیدواریم تدوین خلاصه آثار استاد مطهری گامی در راه ترویج آرای این متفکر بزرگ اسلامی و مورد رضایت خود ایشان و خدمتی به جامعه دینی و علمی بوده باشد.

کتاب حاضر

آنچه پیش رو دارید، خلاصه کتاب «آشنایی با قرآن، جلد ۷» است. این کتاب تفسیر استاد مطهری بر سوره‌های صف، جمعه، منافقون و تغابن است. یادآوری می‌شود نکات مرتبط از دو سخنرانی با عنوان «مسئله حجاب» که در کتاب پانزده گفتار منتشر شده نیز به نکات تفسیری ذیل آیات منافقون اضافه شده است.

برای دقت بیشتر در نقل و تلخیص مطالب این کتاب، نکات تفسیری هر سوره را به تفکیک آیات ذیل آیه مربوط آورده‌ایم. به این ترتیب که ابتدا آیه مورد نظر ترجمه و در نهایت نکات تفسیر آمده است. به جهت یکسان‌سازی ترجمه‌ها و به علت اینکه در بیشتر موارد استاد مطهری به طور جداگانه به ترجمه آیات اشاره نکرده است، از ترجمه آیت الله العظمی مکارم شیرازی استفاده کرده‌ایم، البته به جز موارد نادر که به خاطر اختلاف نظر با رأی استاد مطهری، نکته مورد نظر استاد در ترجمه منعکس شده است.

در برخی از سوره‌ها به خاطر ضبط نشدن نوار یا مفقود شدن یا افتادگی آن، بخشی از مطالب استاد در دست نیست. در مواردی که آیات حذف شده، در حد یکی - دو آیه بوده‌اند به جهت حفظ سیاق و پیوستگی مطالب، آیه و ترجمه آن افزوده شده است.

از ممیزات روش قرآن‌شناسی استاد مطهری، کل‌نگری و توجه به کل‌تعالیم اسلام و قرآن به عنوان یک کلّ تجزیه‌ناپذیر است. از نظر ایشان صرف استناد به یک یا چند آیه و غفلت از جامعیت معارف قرآن راهگشا نیست و بلکه مقدمه‌ای برای فهم نادرست تعالیم قرآن خواهد بود. استاد مطهری تصریح می‌کند چهارده قرن است که قرآن اصل «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ» را از اعتبار انداخته است و اعلام داشته است که مقررات اسلام تفکیک‌ناپذیر است (نظام حقوق زن، مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۱۰۷). یعنی یا باید اسلام را درست بپذیریم و یا باید درست رد کنیم (نظری به نظام اقتصادی اسلام، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۴۰۲). اگر بپذیریم، همه را باید یکجا بپذیریم و اگر هم نپذیریم هیچ چیز از آن را نباید بپذیریم؛ «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ» نمی‌شود (نبوت، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۳۹۳؛ آزادی معنوی، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۵۰۴ و ۵۰۶). «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنُكْفِرُ بِبَعْضٍ» در حقیقت مساوی با «نکفر بالکل» است (نقدی بر مارکسیسم، مجموعه آثار، ج ۱۳، ص ۷۹۷).

والحمد لله رب العالمین

علی اصغر خندان

بهار ۱۴۰۱

﴿تفسیر سوره صف﴾

«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ» (٦)

«و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (تورات) می باشم و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است». هنگامی که او با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است.»

رسالت حضرت عیسی علیه السلام دو رکن اساسی داشت: (۱) تأکید تورات که به گفته قرآن، عیسی علیه السلام تنها کمی از احکام شریعت موسی علیه السلام را تغییر داد و شریعت آن ها اختلاف ناچیزی با هم داشت. (۲) بشارت ایشان نسبت به پیامبر خاتم صلوات الله علیه. توضیح آن که پیامبران زیادی ممکن است به پیامبران بعدی بشارت دهند، اما

۱. «وَالَّذِي لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ» یعنی «و (آمده ام) تا پاره ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه) بر شما حرام شده، حلال کنم» (آل عمران / ۵۰).

عیسی علیه السلام از معدود پیامبرانی است که بشارت، رکن پیامبری ایشان است. «انجیل» به معنای بشارت نیز همین منظور را افاده می‌کند.^۱ کم بودن تعلیمات جدید حضرت عیسی و کوتاه بودن دوره رسالت او. که تواریخ آن را حداکثر شش یا هفت سال دانسته‌اند. این مطلب را تأیید می‌کند که رسالت عیسی علیه السلام عمدتاً برای تأیید تورات و بشارت پیامبر خاتم بود.

قرآن پس از بیان ارکان رسالت حضرت عیسی رفتار یهودیان را پس از اعلام نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله به تصویر می‌کشد و می‌گوید: با این همه بشارتی که عیسی علیه السلام به یهودی‌ها داده بود، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که با دلایل آشکار آمده بود انکار کرده او را جادوگر معرفی نمودند. در انجیل (مخصوصاً انجیل یوحنا) بشارت عیسی علیه السلام با عبارات مختلف آمده و تحقیقات مختلف درباره بشارت در کلام عیسی و دیگر پیامبران بر این امر تأکید فراوان دارد.^۲

در مباحثات و مناظره‌های امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون امام فرمودند که لفظ «بارقلیطا» یا «فارقلیطا» که معرب لفظ یونانی پاراکلیتوس است در انجیل آمده است. و این به معنای ستوده، محمود و احمد است.^۳

۱. انجیل‌های اربعه مکتوبان حواریون است که مدت‌ها پس از حضرت عیسی علیه السلام با کمک محفوظات ذهنی ایشان نوشته شده، ولی مسیحیان برای حفظ قداست آن‌ها، این مکتوبات را الهام الهی دانسته‌اند. امام اگر انجیل با چنین الهامی نوشته شده بود نباید اختلاف و تناقضی میان آن‌ها وجود می‌داشت؛ در حالی که انجیل اربعه پر از اختلافات و تناقضات آشکار است.

۲. از آن جمله کتاب انیس الاعلام نوشته فخر الاسلام، عالم مسلمان شده مسیحی و تحقیقات مرحوم شیخ جواد بلاغی در کتاب الهدی الی دین المصطفی و الرحله المدرسیه می‌توان نام برد.

۳. در جلسه مناظره مأمون، جز امام رضا علیه السلام، جاثلیق مسیحی، رأس الجالوت یهودی، بزرگ صابئین، هرید زرتشتی و برخی دهریون حضور

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى
الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۷)

«چه کسی ظالم‌تر است از کسی که بر خدا دروغ بسته در
حالی که دعوت به اسلام می‌شود؟! خداوند گروه
ستمکاران را هدایت نمی‌کند.»

دروغ یعنی منحرف کردن دیگران که این کار گناه کبیره و ظلم
است. دروغ در قرآن ظلم تلقی شده، دروغ بستن (افترا) به خدا و
رسول بدترین دروغ‌ها شمرده شده است و به همین دلیل است که
روزه ماه رمضان را باطل می‌کند.

دروغ بستن به خدا درجاتی دارد؛ گاه کسی حکمی را به دروغ
به خدا نسبت می‌دهد و گاه بالاتر از آن ادعای پیامبری خدا را
می‌کند یا پیامبر واقعی خدا را انکار می‌کند. در این آیه سخن از
همین گروه اخیر است که عده‌ای پیامبر خدا را انکار می‌کنند؛ در
حالی که خود آن‌ها به اسلام دعوت می‌شوند. این افراد باید بدانند
که خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند چه رسد به آنان که
بزرگ‌ترین ظالمان هستند.*

«يُرِيدُونَ لِيُظْلَمُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ» (۸)

«آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند،
ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هرچند کافران خوش
نداشته باشند.»

آیا با وجود بشارت‌های پیامبرانی مثل عیسی که مورد انکار

داشتند و امام علیه السلام از همه آن‌ها از کتاب مقدس خودشان بر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله
تأیید گرفت و شاهد آورد.

*. آشنایی با قرآن، ج ۷، صص ۲۳-۹.

اکثر مردم واقع شد باید فاتحه اسلام را خواند؟ قرآن پاسخ می‌دهد که خیر. این بشارت‌ها تنها برای خیر خود مردم است و عدم پذیرش آنان به معنای عدم تأیید این نیست، بلکه اسلام رسالت خود را همواره ایفا می‌کند. قرآن کسانی را که سعی در جلوگیری از توسعه اسلام دارند به افرادی تشبیه می‌کند که می‌خواهند خورشید را با تپ کردن خاموش کنند و نمی‌دانند که خدا این نور الهی خود را به کمال خواهد رسانید، هر چند که کافران چنین نخواهند. مسلمان شدن افراد به سود خودشان است و سودی برای خداوند ندارد که عدم پذیرش آنان به اسلام ضرری برساند و خداوند اراده کرده که نور اسلام را جهانگیر کند.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَىٰ
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (۹)

«او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند».

آیا خدا با نیرویی جبری جلو خاموش شدن این نور را می‌گیرد یا درون این نور خصوصیتی وجود دارد که همیشگی و خاموش ناشدنی است؟

منطق قرآن با منطق مسلمانان امروز، که به قول سید جمال الدین حجاب اسلام شده است، متفاوت است. قرآن حق را به دلیل حقانیت آن باقی می‌داند و باطل را به دلیل بطلان وجودی آن فناپذیر معرفی می‌کند و می‌گوید بقای باطل نیز به کمک نیروی حق است؛ یعنی باطل همواره خود را با حقی ممزوج کرده خود را در

پناه آن حفظ می‌کند.^۱

قرآن حق و باطل را به باران و کفی که روی آب قرار می‌گیرد تشبیه می‌کند؛ چرا که آب نافع و ماندنی و کف روی آن بیهوده و نابود شدنی است.^۲

خصوصیت اسلام این است که به فرموده پیامبر ﷺ همانند خورشید حرکت می‌کند و هر روز ساعتی به منطقه‌ای می‌تابد، ولی از دنیا نمی‌رود تا روزی که به همه عالم برسد و آفتاب حقیقت آن همه عالم را فرا بگیرد.

خداوند راه دین اسلام را بر همه راه‌ها غلبه داده و اراده کرده که این دین که قرآن آن «بِهْدَى لِّلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ»^۳ است بر همه دین‌ها و آیین‌ها برتری یابد.*

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ

۱. علی ﷺ فرمودند: «فَلَوْ أَنَّ الْبَاطِلَ خَلَصَ مِنْ مِرَاجِ الْحَقِّ لَإِيخْفَ عَلَى الْمُرْتَدِينَ» «اگر باطل از آمیخته شدن با حق تفکیک و خالص شود، بر حق جویان پوشیده نمی‌ماند». (نهج البلاغه، خطبه ۵۰).

۲. «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ جَلْبِهِ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» «(خداوند) از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آن‌ها سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد و از آنچه (در کوره‌ها) برای به دست آوردن زینت‌آلات یا وسایل زندگی، آتش روی آن روشن می‌کنند نیز کف‌هایی مانند آن به وجود می‌آید. خداوند حق و باطل را چنین مثال می‌زند! اما کف‌ها به بیرون پرتاب می‌شوند، ولی آنچه به مردم سود می‌رساند [= آب یا فلز خالص] در زمین می‌ماند؛ خداوند این چنین مثال می‌زند». (رعد / ۱۷).

۳. به راهی که استوارترین راه‌هاست هدایت می‌کند. (اسراء / ۹).

*. آشنایی با قرآن، ج ۷، صص ۲۸-۲۳.

عَذَابِ أَلِيمٍ» (۱۰)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آیا شما را به تجارتی
راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی
می‌بخشد؟!»

این آیه دومین خطاب به مؤمنان است. خطاب اول در آیه دوم آمده بود که مؤمنان را از این که ادعایی کنند و به آن عمل نکنند منع کرده بود. اگر چه مفاد آیه عام است ولی در مورد کسانی است که قبل از دستور جهاد ادعاهای زیادی می‌کردند ولی به وعده خود وفا نکردند.

در آیه ۱۰ بار دیگر مؤمنان مورد خطاب هستند و خداوند درخواست خود را به صورت پیشنهاد یک تجارت بیان می‌کند.

قرآن در این جا و در موارد زیادی برای مطلب خود از روش استفهام بهره جسته است؛ چنان که می‌گوید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ این روش که روش سقراطی نامیده می‌شود،^۲ از بهترین شیوه‌های مباحثه و اقرار گرفتن از اشخاص است، چرا که با این گونه استفهام آنچه بر فطرت انسان عرضه شده ناخودآگاه بر زبان می‌آید و حقیقت را آشکار می‌سازد.

در این آیه نیز گویی خداوند از انسان می‌پرسد: آیا اجازه می‌دهید شما را راهنمایی کنم؟ و سپس به طور سربسته بشارت می‌دهد که این معامله و این کار شما را از عذاب دردناک نجات خواهد داد؛ این شیوه بیان از هر فرد عادی هم صورت گیرد مورد

۱. آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟! (زمر / ۹).

۲. سقراط در محاورات خود مطلب را از ساده‌ترین بحث شروع و مطلب خود را به صورت سؤالات متعدد مطرح می‌نمود و از مخاطب پاسخ می‌گرفت و به این وسیله به صورت ناخودآگاه، شخص را متوجه می‌کرد که آن حقیقت مورد نظر سقراط را پذیرفته است.

پذیرش انسان واقع می‌شود، چه رسد به خداوند که تنها خیر انسان‌ها را می‌خواهد.

این شیوه بیان صورت پیشنهاد الهی را شکل می‌دهد و محتوای آن را مفهوم تجارت و معامله در آیه روشن می‌سازد.

در قرآن چندین بار از تجارت و معامله با خداوند نام برده شده^۱ که قطعاً منظور نه معاملات معمول بازار، بلکه لبیک گفتن انسان به ایمان و عمل صالح است. انسان می‌تواند در سرمایه‌های مادی و معمولی خود به معامله بپردازد یا نپردازد، ولی در امور معنوی و اخروی نمی‌تواند معامله نکند، بلکه انسان دائماً در حال معامله است که نتیجه آن، گاه سعادت ابدی و گاه خسران و عذاب است. به دلیل ارتباطات همیشگی و متقابل انسان هر سخن و هر نگاه و هر قدم او نوعی معامله و کسب است که اگر مطابق هدایت الهی باشد تا صدها برابر سود دریافت می‌کند و اگر بر خلاف مسیر الهی عمل کند سرمایه خود را از کف خواهد داد.

میان تجارت و عذاب نوعی رابطه برقرار شده است؛ بدین معنی که اگر تجارت انسان، الهی باشد نتیجه آن سعادت و نجات است و اگر الهی نباشد، عذاب الیم.

قرآن در آیه بعد تجارتی پیشنهاد می‌کند که انسان را از عذاب الیم الهی نجات می‌دهد.^۲

«تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۱۱)

۱. مثل آیه معروف «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» «خداوند از مؤمنان جان‌ها و اموالشان را خریداری کرده که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد» (توبه / ۱۱۱) یا سوره والعصر که براساس همین تعبیر نازل شده است.

۲. آشنایی با قرآن، ج ۷، صص ۳۵-۲۹.

«به خدا و رسولش ایمان بیاورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید؛ این برای شما (از هر چیز) بهتر است، اگر بدانید.»

برخی گمان می‌کنند که ماده این تجارت الهی نجات از عذاب الیم است؛ در حالی که نجات از عذاب، لازمه تجارت است نه عین آن؛ بلکه ماده این تجارت ابتدا ایمان به خدا و رسول او و سپس جهاد در راه خدا با مال و جان است. این پیشنهاد خدا، اگر انسان‌ها بفهمند تنها برای خیر خود ایشان است.

تعبیر ایمان در قرآن تعبیری عام است که شامل ایمان به پیامبر ﷺ و امور دیگر مثل معاد و... هم می‌شود و منظور از جهاد، هم جهاد با دشمن بیرونی و هم جهاد با نفس اماره می‌باشد.

«يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (۱۲)
«(اگر چنین کنید) گناهانتان را می‌بخشد و شما را در باغ‌هایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکن‌های پاکیزه در بهشت جاویدان جای می‌دهد و این پیروزی عظیم است.»

نتیجه و سود این تجارت الهی آمرزش گناهان و ورود در بهشت‌هایی است که نهرهای زیبا در زیر درختان آن جاری است و قرار گرفتن در جایگاه‌هایی بسیاری پاکیزه در بهشت خداوندی است. فوز عظیم و پیروزی و سعادت بزرگ همان وعده الهی و رسیدن به بهشت‌ها و حور و قصور است.^۱

«وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» (۱۳)

۱. «فوز» به صرت بعید (ذکر شده که دلالت بر تفخیم و بزرگی دارد).

«و (نعمت) دیگری که دوست دارید (به شما می‌بخشد)
و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است؛ و مؤمنان را
بشارت ده (به این پیروزی بزرگ)».

اگر چه سعادت و فوز عظیم، همان بهشت موعود الهی است
ولی انسان‌ها غالباً خواهان نتیجه نزدیک و سریع عمل خود یعنی
پاداش سریع دنیوی ایمان خود هستند که همان پیروزی بر دشمن و
فتح و گشودن سرزمین‌هاست.
ایمان و جهاد و تلاش در راه خدا فوز عظیمی است که علاوه
بر سعادت اخروی، پاداش دنیوی هم دربر دارد که پیروزی بر
دشمنان است.

اگر چه معانی «نصر» و «فتح» بسیار به هم نزدیکند، اما برخی
تفاوت‌ها میان آن‌ها وجود دارد؛ نصر شامل پیروزی بر افراد دشمن و
فتح شامل غلبه بر سرزمین دشمن است. تعبیر بهتر برای نصر،
«پیروزی» و برای فتح «گشودن سرزمین» است.^۱ پس از ابلاغ پیام
الهی، پیامبر ﷺ موظف می‌شود مؤمنان را در برابر اجابت و لبیک
که به دعوت خداوند گفته‌اند به سعادت دنیا و آخرت بشارت دهد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ
أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّنْتَ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتَ طَائِفَةٌ
فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» (۱۴)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یاوران خدا باشید همان
گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: «چه کسانی در
راه خدا یاوران من هستند؟!» حواریون گفتند: «ما یاوران

۱. در سوره نصر هم می‌خوانیم: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» یعنی «هنگامی که
یاری خدا و پیروزی فرا رسد».

خداییم» در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند؛ ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنان نشان تأیید کردیم و سرانجام بر آنان پیروز شدند».

خطاب دیگری به اهل ایمان است. ای اهل ایمان! یاران خدا باشید. این تعبیر (یاران خدا باشید) یک تعبیر «استعطفی» است؛ یعنی وقتی قرآن می‌خواهد مردم را در راهی به سوی خدا و در واقع به سوی سعادت دعوت کند، به این اعتبار که مردم را به دین خدا دعوت می‌کند و دین خدا راهی به سوی خداست، چنین تعبیر می‌کند که خدا را یاری کنید.

در سوره حدید در این زمینه خیلی تأکید شده است و برای این که بینش و توحید انسان خدشه‌ای نپذیرد و خیال نکند العیاذ بالله خدا نیازمند نصرت و کمک انسان‌هاست، مطلب را به این صورت بیان می‌کند که خداوند غنی مطلق و بی‌نیاز از همه است. در این آیه هم در واقع «خودیاری» را «خدایاری» تعبیر کرده است.

عیسی خطاب به حواریون گفت: کیستند یاران من به سوی خدا؟ حواریون گفتند: ما هستیم یاران خدا. در سخن حضرت عیسی علیه السلام تعبیر توحیدی مطلب آمده است و در تعبیر حواریون تعبیر استعطفی آن، و در واقع همان مطلب حضرت عیسی علیه السلام این گونه بیان شده است، و این نشانگر یکسان بودن دو مطلب است.

حواریون یاران خاص حضرت عیسی مسیح و عده‌ای از مؤمنین واقعی بودند که مانند مؤمنین اسلامی آن‌ها نیز مصداق آیات قبل بودند، یعنی در راه خدا واقعاً به اموال و جان‌هایشان مجاهده می‌کردند.

در چند جای قرآن از حواریون نام برده شده و از آن‌ها به تجلیل یاد شده است؛ مثلاً در آیه‌ای می‌فرماید: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى

الْحَوَارِيْنَ^۱ این آیه نشان می‌دهد که آن‌ها افرادی بودند که ارزش الهام الهی را داشتند.

گفته‌اند حواریون دوازده نفر بوده‌اند. خود مسیحی‌ها هم دوازده نفر را نام می‌برند که انجیل‌های چهارگانه معروف به بعضی از آن‌ها منتسب است.^۲ خود مسیحی‌ها معتقدند که از این دوازده نفر، یک نفر مرتد و کافر شد و خیانت کرد. می‌گویند یهودای اسخریوطی در مقابل پولی که گرفت، سر مسیح را آشکار کرد^۳ و از این جهت گناهکار و بعد پشیمان شد و خودکشی کرد؛ ولی از قرآن چنین مطلبی استنباط نمی‌شود. البته تعبیر قرآن کلی و قابل استثناست.

هنوز ریشه اصلی کلمه «حواری» برای من به دست نیامده است. غالباً در کتب اسلامی و تفاسیر، اصل آن را «حَوْر» می‌گیرند و آن را یک کلمه عربی می‌دانند. «حور» دو معنا دارد: یکی حرکت و تردد و دیگری سفیدی، بعضی به همین دلیل گفته‌اند حواریین، «قصار» یعنی رخت شوی بوده‌اند، چون لباس‌ها را تمیز و سفید می‌کردند؛ ولی به احتمال زیاد این کلمه باید عبری یا سریانی باشد و بعید است عربی باشد. زیرا کلمه «حواری» به شکل جمع است ولی در تعبیر قرآن و روایات^۴ به صورت مفرد به کار رفته و «یای» این

۱. و (به یادآور) زمانی را که به حواریون وحی کردم. (مائده / ۱۱۱).

۲. «متی، مرقس لوقا و یوحنا» نویسندگان اناجیل اربعه هستند. شمعون و برخی دیگر نیز که اسامی مشترک داشته‌اند از جمله حواریون هستند.

۳. مسیحی‌ها معتقدند که حضرت عیسی به صلیب کشیده شده که البته این مطلب از نظر قرآن مجعول است. قرآن می‌فرماید: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّوْهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ» «در حالی که نه او را کشتند، و نه بر دار آویختند؛ لکن امر به آن‌ها مشتبّه شد». (نساء / ۵۷).

۴. مثلاً در بعضی از احادیث آمده که پیامبر ﷺ می‌فرمود: «فلان کس

کلمه یای نسبت است و جمع آن حواریون می‌باشد و این با لغات عربی جور در نمی‌آید.^۱

حواری من است» و یا در عیون اخبارالرضا آمده است که حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأمون فرمودند: «این که می‌گویند یا شما چنین می‌گویید که آن‌ها را از آن جهت «حواری» می‌گویند که رخت شوی بودند چنین نیست، آن‌ها روح شوی بودند و روح‌ها را پاکیزه می‌کردند به همین دلیل به آن‌ها «حواری» می‌گفتند». از سخن حضرت معلوم می‌شود که اگر حواری عربی نباشد در ریشه اصلی آن باید معنی سفید کردن باشد.

۱. آشنایی با قرآن، ج ۷، صص ۴۳-۳۵.

﴿تفسیر سوره جمعه﴾

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ
مَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» (۱)
«به نام خداوند بخشنده بخشنده بشکوه‌گر. آنچه در آسمان‌ها و
آنچه در زمین است همواره تسبیح خدا می‌گویند،
خداوندی که مالک و حاکم است و از هر عیب و نقصی
مبرا و عزیز و حکیم است.»

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ
يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ
لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۲)

«او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از
خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند و آن‌ها را
تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد و
مسئلاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

بسیاری از اشیای عالم، بی‌نیاز از ساخته شدن هستند و
همان‌گونه که هستند بهترین وضعی است که باید داشته باشند؛
مانند دریاها، اقیانوس‌ها و کوه‌ها. این‌ها دیگر نیازی به ساخته
شدن توسط انسان‌ها ندارند. ولی بسیاری از امور است که دست‌کم
برای استفاده بشر نیاز به ساخته شدن دارند و همان حالت اولی و

طبیعی آن‌ها قابل استفاده نیست؛ مثلاً طلا یک عنصر معدنی است ولی طلا به همان صورتی که از معدن استخراج می‌شود، برای بشر خیلی قابل استفاده نیست. بشر با ابزارها و عملیات زرگری طلا را می‌سازد و از آن استفاده می‌کند.

حال بحث در مورد انسان است که آیا از آن دسته موجوداتی در طبیعت است که آن‌ها را باید به حالت اولی و دست نخورده باقی گذاشت؟ یا انسان هم مثل هزاران چیز دیگر نیاز به ساخته شدن دارد و یک ماده خام است که باید ساخته شود تا ارزش پیدا کند؟

هیچ موجودی به اندازه انسان، نیازمند به ساخته شدن نیست و هیچ موجودی هم به اندازه انسان قابل ساخته شدن نیست و این چیزی که در دنیا از یک نظر نامش را «اخلاق» و از نظر دیگر نامش را «تعلیم و تربیت» می‌گذارند معنایش همین است؛ یعنی انسان به صورت یک ماده خام را به یک انسان قابل استفاده برای خود و جامعه خود تبدیل کردن.

انسان یگانه موجودی است که از هر نظر باید ساخته شود. موجودات دیگر از نظر ماهیت «ساخته شده» به دنیا آمده‌اند و از نظر کمیت و کیفیت نیاز به ساخته شدن دارند؛ مثلاً طلا در طلا بودنش دیگر نیاز به ساخته شدن ندارد و فقط برای استفاده بشر باید ساخته شود، ولی انسان یگانه موجودی است که حتی از نظر ماهیت هم ساخته به دنیا نیامده است. بنابراین انسان همه جور ممکن است از آب در آید؛ از فرشته برتر و یا از هر موجودی پست‌تر شود. از آن جا که انسان امکان همه‌گونه شدن دارد نیاز انسان به «مدل» و دستورالعمل روشن می‌شود تا ماهیت خود را به شکل فرشته یا حیوان بسازد.

این که چگونه شویم، به دست خود ماست. انسان از نظر اندام و جسم در رحم ساخته می‌شود و مرد یا زن بودن، سفید یا

سیاه بودن و... بدون اختیار انسان در همان رحم تعیین می‌شود؛ اما نطفه خصوصیات روحی پس از تولد است که منعقد می‌شود و این به دست خود انسان است که خود را چگونه بسازد و شخصیت خود را چگونه شکل دهد. شخصیت انسان به عوامل متعددی وابسته است؛ محیط، معلم، پدر و مادر، همنشین، کتبی که می‌خواند و... ولی در نهایت امر به دست خود انسان است. این جاست که مسئله اخلاق و تعلیم و تربیت اهمیت و ارزش خود را نشان می‌دهد.

ما وقتی هنر و فنون بعضی ملت‌ها را می‌بینیم خیال می‌کنیم ما یک نوع سرشت داریم و آن‌ها سرشت دیگری دارند؛ در حالی که چنین نیست. اگر تفاوتی هم وجود دارد در این است که در قسمت‌های فنی، آن‌ها انسان‌هایی ساخته شده هستند و ما در این زمینه استعدادهایمان را به کار نگرفته‌ایم.

یک ملت اگر بخواهد زندگی کند نیاز به انواع سرمایه‌ها دارد که یکی از آن‌ها سرمایه‌های اقتصادی است، ولی کدام سرمایه از همه سرمایه‌ها بالاتر است؟ سرمایه انسانی. اگر ملتی این توانایی و توفیق را پیدا کند که از انسان‌هایش استفاده کند و آن‌ها را بسازد، گرچه آن ملت ظاهراً هیچ چیز نداشته باشد، همه چیز دارد. حضرت علی علیه السلام برای نخستین بار میان ارزش مال و علم مقایسه می‌کنند و بالاتر بودن ارزش علم را نشان می‌دهند.^۱ ولی هیچ فکر کرده‌اید چرا؟ چون علم یعنی عامل انسان‌ساز. اگر ملتی مال داشته باشد ولی علم نداشته باشد، آن مال هم به دردش نمی‌خورد. ولی

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

اگر ملتی علم داشته باشد، مال و ثروت را نیز به دست می‌آورد.^۱ این است که می‌گویند سعادت ملت‌ها به داشتن انسان‌های ساخته شده است و از این جا می‌فهمیم چرا پیامبران از میان صنعت‌ها به صنعت انسان‌سازی می‌پرداخته‌اند.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۲ من مبعوث شده‌ام برای این که انسان بسازم. این است که می‌گویند شریف‌ترین کارها انسان‌سازی است. پس از بعثت پیامبر ﷺ چه چیزی جز ساختن انسان می‌توانست آن چنان چهره دنیا را تغییر دهد و تمدن جدیدی به وجود آورد. این هنر آدم‌سازی است.

در درجه اول، هرکس مسئول ساختن خودش و در درجه دوم مسئول ساختن خانواده خود و در درجه بعد مسئول ساختن جامعه خود است. قرآن کریم در مورد این که هر انسان مسئول ساختن خودش است می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّىٰهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيَهَا»^۳ پس از سوگندهای متوالی می‌فرماید: رستگار شد آن که جان خود را پاکیزه کرد و بیچاره شد آن کس که جان خود را از آلودگی حفظ نکرد. قرآن در مورد مسئولیتی که هر فرد نسبت به ساختن خانواده خود دارد می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»^۴ ای مؤمنین خود و خاندان خود را، از آن آتشی که انسان و سنگ آتشگیره آن هستند نگهدارید.

۱. نقل است هنگام تبعید سید جمال‌الدین اسدآبادی عده‌ای از دوستانش خواستند مقداری پول به او بدهند ولی او قبول نکرد و گفت: من هر جا که باشم اینقدر علم و هنر دارم که بتوانم زندگی خود را اداره بکنم.

۲. من برای به کمال رساندن اخلاق خوب برانگیخته شدم (بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰).

۳. شمس / ۹-۱۰.

۴. تحریم / ۶.

قرآن در مورد مسئولیت انسان در جامعه انسانی می فرماید:
«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»^۱ خداوند وضع ملتی را
تغییر نمی دهد مگر آن که خود آن ملت، آنچه را که مربوط به
خودشان است، از اخلاق و آداب و... تغییر دهند. هر ملتی خودش
مسئول خودش است.*

«وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۳)
ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۴)
مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجَمَارِ
يُحْمَلُ أَشْفَارًا يَنْسُ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا
يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۵)

«و همچنین رسول است بر گروه دیگری که هنوز به آن‌ها
ملحق نشده‌اند؛ و او عزیز و حکیم است این فضل
خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند)
می بخشد و خداوند صاحب فضل عظیم است. کسانی
که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند مانند
درازگوشی هستند که کتاب‌هایی حمل می‌کند (آن را بر
دوش می‌کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد). گروهی که
آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم
ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ
النَّاسِ فَتَمَتَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶) وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا
بِمَا قَدَّمْتُمْ عَلَيْهِمُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۷) قُلْ إِن
الْمَوْتَ الَّذِي تَتَّقُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَائِكَةُكُمْ ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عَالَمٍ

۱. رعد/ ۱۱.

*. آشنایی با قرآن، ج ۷، صص ۴۵-۵۹.

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (۸)

«بگو: ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که (فقط) شما دوستان خدا هستید نه سایر مردم، پس اگر راست می‌گویید، آرزوی مرگ کنید (تا به لقای محبوبتان برسید)! ولی آنان به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده‌اند هرگز تمنای مرگ نمی‌کنند؛ و خداوند ظالمان را بخوبی می‌شناسد. بگو: این مرگی که از آن فرار می‌کنید، سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می‌شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می‌دادید خبر می‌دهد.»

روح آیه قبل این بود که علمای یهود با آن که تکلیف و مسئولیت تورات به آن‌ها داده شده است عملاً حامل آن کتاب نیستند و در عمل پیرو آن نمی‌باشند و آن‌ها به همان اندازه حامل تورات هستند که اگر الاغی را از کتاب بار بزنند حامل آن است. از جمله ادعاهای یهودیان این بود که می‌گفتند: «نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»^۱ ما فرزندان خدا هستیم، ما خدائزاد هستیم. مسئله ابن‌اللهی (خدائزادی) یکی از معانی و مفاهیمی است که در طول تاریخ زیاد به آن برمی‌خوریم که قومی برای این که یک سلسله امتیازات اجتماعی را به خودشان اختصاص دهند دعوی خدائزادی می‌کرده‌اند^۲ و می‌گفته‌اند نژاد ما به فلان رب‌النوع می‌رسد. در میان یهودیان چون رب‌النوع مطرح نبود، رسماً می‌گفتند ما فرزندان خداییم و گاه برای حرف خود توجیهی بیان

۱. مانده / ۱۸.

۲. مثلاً در ایران خود ما پادشاهان ادعای خدائزادی می‌کرده‌اند که در برخی کتیبه‌های باقی مانده از دوران گذشته موجود است.

می‌کردند که مانند عنایت پدر به پسران خود، خداوند نیز به ما عنایت مخصوص دارد.

قرآن چنین استدلال می‌کند که شما اگر در ادعای خودتان که اولیاء الله هستید راست می‌گویید، پس مرگ را آرزو کنید و در ادامه می‌فرماید: ولی آن‌ها هرگز آرزوی مرگ نخواهند داشت، چرا؟ به موجب آنچه پیش فرستاده‌اند و لذا بعد از مرگ بر همان اعمال خودشان وارد می‌شوند. خدا هم به ستمکاران آگاه است؛ یعنی امکان اغفال کردن دستگاه الهی نیست.

شبهه این آیه آیه‌ای است در سوره مبارکه بقره که می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۱ آن‌ها ادعای بالاتری داشتند، می‌گفتند خدا خانه آخرت و بهشت را برای ما ساخته است و دیگران هم به خاطر ما و از تصدق سر ما به بهشت می‌روند. در آیات دیگر از این‌ها نقل می‌کند که می‌گفتند: ما هرگز اهل جهنم نیستیم. قرآن می‌گوید: اگر چنین است پس شما باید عالم آخرت را دوست داشته باشید، و آرزوی مرگ کنید. بعد قرآن می‌فرماید: نه تنها مرگ برای این‌ها یک امر آرزویی نیست، که از آن فرار می‌کنند و می‌ترسند. به آن‌ها بگو: چه فایده‌ای از فرار؟ این مرگی که شما از آن فرار می‌کنید یک روز با شما روبه‌رو خواهد شد. شما به سوی دانای غیب و شهادت بازگردانده خواهید شد و او در موقع حسابرسی، شما را به آنچه عمل کرده‌اید خبر خواهد داد.

در این جا به اصطلاح منطقیین یک استدلال قیاسی تشکیل داده شده است: اگر شما اولیاء الله هستید، باید آرزوی مرگ داشته باشید. ولی هرگز آرزوی مرگ ندارید؛ پس شما اولیاء الله نیستید.

از این آیه چنین استنباط می‌کنیم که لازمه از اولیاء الله بودن یک شخص آرزوی مرگ داشتن است. در این جا باید توضیح بدهیم که چگونه این ملازمه برقرار است. ابتدا باید مرگ را قطع نظر از خصوصیاتش در نظر بگیریم و ببینیم آیا مرگ فی حد ذاته یک امر مطلوب و یک امر آرزویی است یا نه؟

در این جا چند مکتب وجود دارد: مکتب‌هایی معتقدند مرگ برای هر فردی فی حد ذاته مطلوب و مورد آرزو می‌باشد و می‌گویند: رابطه انسان با جهان شبیه رابطه زندانی با زندان و رابطه مرغ با قفس است. اگر رابطه انسان و جهان چنین باشد یقیناً مردن تأسف ندارد. چنین مکاتبی مخصوصاً در دنیای قدیم وجود داشته است؛ مثلاً مانی^۱ که مدعی پیغمبری هم بود چنین فلسفه‌ای داشته است. این مکتب بر دو اصل استوار است: یکی جاودانگی روح و دیگر این که روح انسان قبل از آمدن به این دنیا موجود ساخته و پرداخته کاملی بوده و در این دنیا نقص پیدا کرده و بازگشت او بازگشت به کمال اول است.

مکتب دیگری که درست نقطه مقابل این مکتب است و مکتبی مادی می‌باشد، می‌گوید: حیات و زندگی در همین دنیا شروع می‌شود و در همین دنیا هم پایان می‌پذیرد؛ مرگ نیستی است و حیات، هستی؛ و هستی بر نیستی در هر شکل ترجیح دارد. مرگ در این مکتب کاملاً ضد ارزش است. گفته‌اند جالینوس^۲ چنین

۱. او در ایران قدیم مذهبی آورد که ثابت شده است ریشه‌هایی در مذاهب مختلف دارد و ریشه تعلیماتش بیشتر در مسیحیت و پوشش ظاهرش از مذهب زرتشت است.

۲. او از طبیب‌های بزرگ جهان قدیم است و همراه بقراط، «پدر طب» در دنیای قدیم به شمار می‌رود. بوعلی سینا جالینوس را از نظر فلسفی خیلی تحقیر کرده است. جالینوس یک طبیب شبه مادی است.

مکتبی داشته است و از او نقل می‌کنند که من زندگی به هر شکل را بر مرگ ترجیح می‌دهم. در این مکتب زندگی همیشه مورد آرزوست و مرگ به هیچ شکل نمی‌تواند مورد آرزو باشد.

مکتب دیگری وجود دارد که می‌گوید: مرگ برای بعضی انسان‌ها ارزشمند و برای بعضی از انسان‌های دیگر نامطلوب و غیرمنطقی است. این مکتبی است که از یک طرف قایل به جاودانگی روح است ولی از طرف دیگر مثل مکتب مانی نمی‌گوید انسان قبل از این که به دنیا بیاید کامل بوده و در این جا زندانی شده است، بلکه روح انسان را در این دنیا ناقص، به این معنا که یک امر بالقوه قابل تکامل است، می‌داند؛ یعنی این مکتب رابطه انسان با جهان را رابطه کشاورز با مزرعه، رابطه کودک با مدرسه و رابطه بازرگان با بازار می‌داند.^۱ آیا بر طبق این مکتب مرگ یک امر آرزویی است یا یک امر ضد آرزوست؟ هیچ کدام. برای آن کسی که دنیا را به بطالت یا به فسق و فجور گذرانده است، مرگ هرگز نمی‌تواند یک امر آرزویی باشد. او نه تنها عمل خوبی به تعبیر قرآن پیش فرستاده است، بلکه هر چه فرستاده، عمل بد است. طبعاً چنین افرادی همیشه باید از مرگ وحشت داشته باشند. این همان است که می‌فرماید: به دلیل اعمالی که پیش فرستاده‌اید، هرگز مرگ را آرزو نخواهید کرد. اما انتقال به آن جهان برای آن کسی که در جهان بینی‌اش دنیا برای او مزرعه است و از این مزرعه خوب برداشت کرده، امری مطلوب است.

قرآن نمی‌گوید اگر تو انسان هستی باید آرزوی مرگ کنی. قرآن

۱. این تعابیر از سخنان حضرت رسول ﷺ و حضرت علی علیه السلام گرفته شده است: «إِنَّ الدُّنْيَا... مَهَيِّظَةٌ وَحَى اللَّهُ وَ مَتَجِرٌ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۳۱) یا «الدُّنْيَا مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ» (عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۷).